

# نشست امام صادق علیه السلام و علوم عقلی

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

۱۴۳۲/۱۰/۲۳ هجری قمری

۱۳۹۰/۰۶/۳۱ هجری شمسی

«أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَنَتِيحَةُ الْعَالَمِ، هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.»

عنوان بحثی که برای بنده در نظر گرفته شد "امام صادق (علیه السلام) و علوم عقلی" است؛ در حقیقت او در این جمله که امام صادق (علیه السلام) و علوم عقلی است، مبین ربط و ارتباط بین این دو است که چه ارتباطی بین امام صادق (علیه السلام) و علوم عقلی وجود داشته است.

علوم عقلی اصطلاحاً بر علمی اطلاق می شود که در آنها عقل کاربرد دارد یا به تنهایی مثل فلسفه یا در کنار نقل مثل کلام؛

علم کلام دارای دو بخش عقلی و نقلی است؛ ولی دانش فلسفه عقلی صرف است و از نقل بهره نمی گیرد مگر برای تأیید؛

گرچه عنوان بحث امام صادق (علیه السلام) و علوم عقلی است؛ اما بیشتر باید در ارتباط با امام صادق (علیه السلام) و تأثیر حضرت در گسترش تفکر عقلانی که تفکر عقلانی زیربنای کلام و فلسفه است سخن بگوییم به خاطر اینکه در زمان امام صادق (علیه السلام) هنوز فلسفه به معنای رسمی در جامعه اسلامی پدید نیامده است، گرچه عصر ترجمه شروع شده اما اوج ترجمه در زمان های بعد شکل گرفته است؛ ولی دانش کلام البته مطرح بوده است آن هم با نحله ها و شعبه های مختلف.

مقدماتی را عرض می کنم تا بعد ان شاء الله در آن حدی که وقت به من اجازه می دهد به اصل بحث پردازیم؛ در اواخر دوره بنی امیه و اوائل دوره بنی عباس، شور و نشاطی علمی که به تعبیر مرحوم شهید مطهری در تاریخ بشر کم سابقه است در میان مردم مسلمان پدید آمد.

این شور و نشاط علمی در اواخر دوره بنی امیه و اوائل دوره بنی عباس عوامل پنج گانه ای دارد که خدمت عزیزان عرض خواهیم کرد.

این شور و نشاط علمی در حدی بود که اگر خلفا هم می خواستند او را از بین ببرند یا حتی کنترل کنند نمی توانستند و می دانیم اواخر دوره بنی امیه و اوائل دوره بنی عباس مصادف است با اواخر امامت امام باقر (علیه السلام) و اوائل امامت امام صادق (علیه السلام).

این شور و نشاط علمی عواملی این چنین داشت:

۱. اولاً دینی بودن محیط، مذهبی بودن محیط باعث می شد که مردم تفکر و تعقل را به عنوان دعوت خدای متعال در قرآن کریم و دعوت پیامبر (سلام الله علیه) در سنت نبوی جدی بگیرند و به این دعوت پاسخ مثبت بدهند.

می‌دانیم فقط در قرآن کریم بیش از ۳۰۰ آیه ما را دعوت به تعقل و تفکر و تدبر کرده و چند برابر این عدد در سنت نبوی وجود دارد و این بر خلاف بعضی از پندارهای مستشرقین اولین عامل گرایش مسلمان‌ها به تعقل و تدبر بود.

چرا در این عصر؟

چون قبل از این عصر به‌خاطر یک فکر انحرافی و بسیار زشت نقل، تدوین و نشر حدیث ممنوع بود؛ به‌مجرد اینکه این منع در زمان عمر بن عبدالعزیز شکسته شد آرام‌آرام علم طلبی، دانش‌آموزی، دانش‌افزایی در میان مسلمانان شکل گرفت؛ پس اولین عامل که نقشش قابل انکار نیست دینی بودن محیط و تأثیر مستقیم مسلمان‌ها از قرآن و سنت در دعوت به علم‌آموزی و علم‌افزایی است؛

۲. عامل دوم ورود نژادهای مختلف به ساحت جهان اسلام؛

نژادهایی مثل ایرانیان، هندیان، مصریان و سوریان فعلی که آن زمان بین‌النهرین نام داشت، این نژادها بر خلاف عرب‌های حجاز که سابقه تمدنی نداشتند، اینها بعضاً سابقه تمدنی داشتند آن هم تمدن‌های کهن و بسیار، بسیار قدیمی ورود نژادهای مختلف با فرهنگ‌های مختلف با سابقه‌های تمدنی احیاناً گوناگون باعث بروز نشاط علمی در جامعه اسلامی شد؛

۳. سوم تأکید دین مبین اسلام به‌عنوان یک آموزه تغییرناپذیر بر جهان‌وطنی اسلام بر شکستن مرزهای فیزیکی که این آموزه تغییرناپذیر اسلامی یعنی تأکید بر جهان‌وطنی اسلام مایه کم‌رنگ‌شدن تعصبات و نوعی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز شد؛

فراوان می‌بینیم در این دوره که استاد عرب حجازی است و شاگرد ایرانی است، شاگرد ایرانی است و استاد مصری است و بالعکس استاد ایرانی است شاگرد عرب است، این شکسته‌شدن تعصبات قومی و از بین رفتن این‌گونه تعصبات نوعی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را که مایه ایجاد شور و نشاط علمی شد برانگیخت؛

۴. چهارم تساهل و تسامح دینی به معنای نوعی مسالمت هم‌زیستی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با غیرمسلمان‌ها؛ مستحضرید این مطلب هم ریشه قرآنی دارد هم ریشه روایی، قرآن مجید می‌فرماید اگر کسانی از اهل کتاب از مشرکین با شما جنگ نکردند، شما را تهجیر نکردند، از خانه‌تان بیرون نکردند خداوند متعال منعی نمی‌بیند به آنها نیکی کنید با آنها تعامل کنید؛

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ

﴿فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾»

در روایات:

(آ) «(وَعَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خُذُوا الْحِكْمَةَ وَتُؤْمِنُوا مِنْ (أَهْلِ) الْمُشْرِكِينَ»»

(ب) «(قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، خُذِ الْحِكْمَةَ وَتُؤْمِنُوا مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ»»

(ج) «(عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنَّ الْحِكْمَةَ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا أَيْنَمَا وَجَدَهَا»»

۵. پنجم ضعف حکومت بنی‌امیه در اواخر دوره خود و حکومت بنی‌عباس در اوائل دوره خود؛

در اواخر دوره بنی‌امیه ما یک ضعف عمومی سیاسی داریم و در اوائل دوره بنی‌عباس هم ما یک ضعف سیاسی مشاهده می‌کنیم، این ضعف باعث شد که کنترل حکومتی بر مسائل فرهنگی حداقلی باشد و بتوانند نحله‌های مختلف یک شور و نشاطی را رقم بزنند.

لذا در زمینه‌های مختلف و دانش‌های مختلف این نشاط علمی دیده می‌شود؛ اما در هیچ ساحتی از ساحت علمی به‌مانند مباحث کلامی و اعتقادی به یک معنا فلسفی مناقشات داغ نیست؛ یعنی مباحث قرآن و تفسیر و قرائت، مباحث فقه و مباحث دیگر همه حوزه‌هایی دارد، کلاس‌هایی دارد، چالش‌هایی دارد؛ اما بیشترین چالش‌ها درگیری‌های فکری مربوط به مناقشات کلامی است، مناقشات عقلی است؛ مستحضرید که این مناقشات گاه سیاسی هم هست؛ مثلاً مسئله حدوث قرآن که آیا قرآن حادث است یا قدیم؟ ازلی است یا نه؟ هزاران کشته و خون پای او ریخته، مسئله جبر و تفویض، صدها و هزاران کشته در کنار او ریخته است؛ یعنی علاوه بر اینکه در ساحت‌های عمومی بحث مطرح است، در ساحت‌های فراتر هم بحث مطرح است در این

دوره وضعیت اهل بیت (علیهم السلام) چگونه است در این دوره همه نگاه‌ها متوجه به اهل بیت (علیهم السلام) است، سرّ مطلب هم این است که در اواخر عهد بنی‌امیه قیامی که بر علیه عهد بنی‌امیه شکل گرفت و به حکومت بنی‌عباس منتهی شد شعار اصلی‌اش که یک شعار انحرافی هم بود، در حقیقت استفاده سیاسی از یک شعار مقدس بود، شعار ابومسلم در خراسان، ابوسلمه در کوفه و دیگران در جاهای دیگر "الرضا من آل محمد" (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

این شعار زبانزد همه است؛ یعنی در امپراطوری آن زمان جهان اسلام هر کجا که شما چهار نفر دارند با هم بحث می‌کنند بحث این است که حکومت در حال تغییر است و این حکومت شعارش این است در آل پیغمبر دو نفر مقدم و جلودارند، در بنی الحسن عبدالله محض و در بنی الحسین امام صادق (علیه السلام). یعنی ما در آل پیغمبر در بنی الحسن مثل عبدالله محض نداریم و در بنی الحسین مثل امام صادق (علیه السلام) نداریم و چون پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های عبدالله محض از نظر سیاسی خطا از کار درآمد، از چشم‌ها افتاد، فرزندان‌ش کشته شدند و همه نگاه‌ها متوجه امام صادق علیه السلام شد، همین باعث شد که امام صادق (علیه السلام) با طلوعی که در این مقطع یعنی در این عصر نشاط فرهنگی و ثقافی داشت در چشم‌ها خیلی جلوه کند.

من قبل از اینکه فعالیت‌های امام صادق علیه السلام را در راستای علوم عقلی و عقل و گسترش تعقل و تفکر عرض بکنم، نگاه شخصیت‌های مختلف که اینها عمدتاً هم عصر با امام صادق (علیه السلام) هستند یا نزدیک به عصر امام صادق (علیه السلام) هستند دو سه نمونه را خدمتان عرض می‌کنم؛

مستحضرید بزرگ اهل تسنن در فقه ابوحنیفه است جمله مشهوری دارد که همه از او نقل کردند «**لَوْلَا السَّنَتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ**»، اگر آن دو سالی که من در خدمت امام صادق (علیه السلام) زانو زدم نمی‌بود من یکی هلاک بودم و می‌دانید ابوحنیفه اصالتاً ایرانی است که اسم جد اعلایش "مرزبان" است که مرزبان یک واژه ایرانی است، با اینکه می‌دانیم تاریخ را که الان مراجعه می‌کنیم امام صادق (علیه السلام) دائماً ابوحنیفه را نقد می‌کند، دائماً بر او سرکوفت می‌زند و مستحضرید ابوحنیفه بر خلاف آنچه که مشهور شده هیچ تمایلی به دستگاه حکومت ندارد و تمایل شدید به زیدیه دارد و به خاطر همین که فتوا داد به نفع زید بن علی و قیامش، باید به هر حال خروج کرد مدتی زندانی شد و شلاق خورد ابوحنیفه و اصلاً بعضی در تاریخ گفتند زیدی است؛ یعنی او را به یک معنا شیعه می‌دانند البته این حرف قابل دفاع نیست. این ابوحنیفه با اینکه دائماً از ناحیه امام صادق (علیه السلام) در فکر و عمل نقد می‌شود؛ اما به امام صادق (علیه السلام) احترام می‌گذارد. یک مورد داریم که مثلاً ظاهراً در کافی هم نقل شده که داشت با امام صادق (علیه السلام) غذا می‌خورد در مجلسی، غذا که تمام شد امام صادق (علیه السلام) فرمود: «**الحمد لله و لرسوله**»، یا «**شکر الله و لرسوله**»، ابوحنیفه رو کرد به امام صادق (علیه السلام) گفت: «شکر می‌ورزی به خدا؟»

«**الحمد لله**» درست اما «**الحمد لله و رسوله**» یعنی چه؟

امام صادق (علیه السلام) دو تا آیه خواندند که در یک آیه خداوند متعال می‌فرماید: «**وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ**» ۵. خدا و رسول مردم را بی‌نیاز کردند.

بلافاصله ابوحنیفه گفت: «من گویا این دو تا آیه را نشنیده بودم و نخوانده بودم.»

حضرت فرمودند: «بارها خوانده بودی؛ اما تو قلبت گیر دارد، تو رین قلب داری، مشکل دل داری.»

با این برخوردهای صریح باز هم تعبیرش این است که «**لَوْلَا السَّنَتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ**»؛ می‌رسیم به مالک، مالک بن انس از بزرگان اهل سنت و بسیار در نزد اهل سنت بزرگ است؛ این تعبیری که مالک دارد که هم عصر امام صادق (علیه السلام) هم هست و محترم هم هست و امام به او احترام می‌گذارد در یک سفری از مدینه تا مکه هم کجاوای امام است؛ یعنی هر دو نفر باهم در یک کجاوه نشستند؛ همین است که نقل می‌کند که در مسجد شجره امام صادق (علیه السلام) هر چه می‌خواست بگوید لبیک نمی‌توانست بگوید لبیک، و بالاخره مالک گفت آقا چاره‌ای نیست باید بگوید کاروان رفت حضرت فرمودند: «چطور بگویم لبیک در صورتی که ممکن است جواب بیاید "لبیک، لاسعدیک"».

این مالک انس می‌گوید: «**مَا رَأَتْ عَيْنٌ وَلَا سَمِعَتْ أُذُنٌ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ أَفْضَلُ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ**»، خیلی

است، هیچ چشمی ندیده، گوشی نشنیده، کسی نمی‌تواند تصور کند بافضیلت‌تر از او؛ می‌آییم بعدتر در حدود قرن پنجم مثلاً محمد شهرستانی صاحب ملل و نحل با اینکه از الدّ خصام شیعه است، شیعه را هیچ تا نمی‌کند به امام صادق (علیه‌السلام) که می‌رسد عبارتش این است: «هُوَ ذُو عِلْمٍ غَزِيرٍ وَ زُهْدٍ فِي الدُّنْيَا وَ وَرَعٍ تَأْمُرُ عَنِ الشَّهَوَاتِ يُفِيضُ عَلَى الْمَوَالِي أَسْرَارَ الْعُلُومِ لَا تَنْزِعَ أَحَدًا فِي الْخِلَافَةِ»؛ این جمله آخرش برای من شیرین بود، می‌گوید: چرا دنبال خلافت نرفت؟

«وَمَنْ غَرِقَ فِي بَحْرِ الْمَعْرِفَةِ لَمْ يَتَّعِ فِي شَطْوَمَنْ تَعَلَّى إِلَى ذِرْوَةِ الْحَقِيقَةِ لَمْ يَخَفْ مِنْ حَطِّ»؛ اگر کسی غرق اقیانوس معرفت است، این دنبال جوئی نمی‌گردد که حالا در یک نهری بخواهد شنا کند. امام صادق (علیه‌السلام) را می‌گوید: «مَنْ غَرِقَ فِي بَحْرِ الْمَعْرِفَةِ»؛ یک آدمی که شیعه نیست و سنی متعصب است، این جور امام صادق (علیه‌السلام) را می‌ستاید؛

جاحظ قرن سوم است، اواخر قرن امام صادق (علیه‌السلام) شاید کودک بوده است، می‌دانید جاحظ هم سنی متعصبی است؛ می‌گوید: «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الَّذِي مَلَأَ الدُّنْيَا عِلْمَهُ وَ فَتَاهُ»؛ همه عالم را علم و فقهش پر کرده است، این بروز علمی امام صادق (علیه‌السلام) در دوره امامتشان در حدی است که این گونه تعبیرات را ما از کسانی داریم که در خدمت امام صادق (علیه‌السلام) بودند یا نزدیک به امام صادق (علیه‌السلام) بودند؛

یک سخن هم از معاصرین من نقل کردم میرعلی هندی که این هم سنی است، تعبیری دارد که من یک تکه آن را نوشتم: «لَا مُشَاحَّةَ»؛ هیچ دعوایی نیست، «مِنْ عَقَالِهِ»؛ علم در زمان امام صادق (علیه‌السلام) که گسترش پیدا کرد باعث شد فکر از عقل خودش، از بند خودش بیرون بیاید مثل فزنی که آزاد بشود، «فَأَصْبَحَتْ الْمُنَاقَشَاتُ الْفَلَسَفِيَّةَ عَامَةً فِي كُلِّ حَاضِرَةٍ مِنْ حَوَاضِرِ الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ»؛ همه جا بحث‌های عقلی و فلسفی بود، «وَلَا يُفَوِّتَانِ نُشِيرَ»؛ ما باید اشاره کنیم: «إِلَى أَنَّ الَّذِي تَرَعَمَتِ الْحَرَكَةُ»؛ کسی که زعیم این حرکت بود، بزرگ این حرکت بود، «هُوَ حَفِيدُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ نوه علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)، «الْمَسْمِيُّ بِالْإِمَامِ الصَّادِقِ»؛ او جلودار است، «وَ هُوَ رَجُلٌ رَحِبَ أَفْقِ التَّفَكِيرِ»؛ این آدمی است که بسیار افق فکری اش باز است، «مُلِمُّ كُلِّ الْمَاءِ بِعُلُومِ عَصْرِهِ»؛ همه

دانش‌های عصرش را آگاه است، «وَيَعْتَبِرُ فِي الْوَاقِعِ هُوَ أَوَّلُ مَنْ أَسَّسَ الْمَدَارِسَ الْفَلَسَفِيَّةَ الْمَشْهُورَةَ»؛ اولین کسی که پایه‌ریزی کرده مکاتب فکری و فلسفی مشهور را می‌گوید امام صادق (علیه‌السلام) است؛ مرادش از مدارس فلسفی همان مکاتب فکری است.

«وَلَمْ يَكُنْ يَخْضُرُ حَلَقَتَهُ الْعِلْمِيِّ أَوْلِيكَ الَّذِينَ أَسْبَغُوا مَوْسِي الْمَذَاهِبِ الْفِقْهِيَّةَ»؛ می‌گوید: فقط مؤسسين مذاهب مثل ابوحنیفه مثل مالک اینها شاگردانش نبودند، «بَلْ كَانَ يَخْضُرُهَا طَلَّابُ الْفَلَسَفَةِ وَالْمُتَفَلِّسُونَ مِنْ أَتْحَاءِ الْوَأَسْعَةِ»؛ از همه عالم می‌آمدند سراغش و از او استفاده می‌کردند.

مخصوصاً شخصیت امام صادق (علیه‌السلام) را از دیدگاه مخالفان گفتیم و یک نفر از موافقان را نگفتیم، عمدتاً از معاصران گفتیم که بگوییم بروز و طلوع امام صادق (علیه‌السلام) در عصر خودش چقدر قوی بوده است که حتی کسانی را که با شیعه خصومت دارند و امام را امام نمی‌دانند، مجبورند این‌طور اعتراف کنند.

وارد بحث می‌شویم آرام آرام!

شیعه نسبت به اهل سنت اهتمامش به مسائل عقلی قابل قیاس نیست و این را همه کس اعتراف کردند. یک نمونه خدمتان عرض بکنم، شما همه کتب حدیثی اصلی اهل سنت را بررسی کنید ببینید مباحث عقلی چه مقدار در آن ذکر شده است؟

صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن داود عمدتاً مسائل فرعی است یک مقداری هم سیره یعنی مسائل فقهی است و سیره.

اما وقتی می‌رسیم به کتب حدیثی شیعه در کتب اربعه اولین کتاب، کتاب الکافی است و اولین کتاب الکافی، کتاب العقل و الجهل است.

روایات متعدد در بحث فکر، عقل و تعقل، از زوایای مختلف عقل، به معانی مختلف، چون عقل در روایات معانی

متفاوتی دارد؛ کتاب دوم کتاب التوحید، باز مباحث توحید، توحید مرحوم شیخ صدوق را نگاه کنید اول تا آخر عمدتاً مسائل عقلی است، آن هم بسیار پیچیده بسیار عمیق؛ این خاطره را من از استاد حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) دارم فرمودند: «من در عمرم مطلب علمی را در کتابها مشکل نداشتم»، راست هم می گفتند، ایشان اسفار، فصوص و مصباح گفتند، هیچ مشکلی نبوده است، فرمودند: «ولی در قرآن و حدیث گاه انسان می ماند». فرمودند: «من توحید صدوق را شروع کردم به تدریس، مدتی تدریس کردم کنار گذاشتم آن قدر این کتاب عمیق بود آن قدر این کتاب ثقیل بود، دیدم نمی شود»؛ کار فردی نیست، جمعی باید کار کنند که بشود کار کرد. لذا است که در کتب ما برخلاف کتب اهل سنت اهتمام فراوانی به مسائل عقلی می بینیم و عجیب است؛ مثل بسیاری از موارد دیگر عمده روایات هم صادقی است، مربوط به امام صادق (علیه السلام) است. اینکه گفتند اولین کسی که مدارس فلسفی و عقلی را تأسیس کرده است امام صادق (علیه السلام) است. الان در عبارت میرعلی هندی خواندیم که مراد از مدارس علمی و مدارس فلسفی همان احادیث عقلی است که پرداخته به مباحث عقلی و استدلالات و براهین؛ به همین خاطر است که عمده مسائل این چنینی در کلام امام صادق (علیه السلام) آمده است.

آمدیم سراغ اصل بحث امام صادق (علیه السلام) و عقل گرایی؛ مستحضرید به خاطر این فضای بازی که در زمان امام صادق (علیه السلام) باز شد، ما اندیشه های نو و جدید فراوانی را می بینیم متولد شد، بسیاری از اندیشه ها که هنوز هم در جهان اسلام ریشه دارد تولدش برای زمان امام صادق (علیه السلام) است؛ مثلاً مرجئه یا همان اشاعره برای عصر امام صادق (علیه السلام) است، معتزله برای عصر امام صادق (علیه السلام) است، قیاسیون که قائل به قیاس اند به سردمداری ابوحنیفه برای زمان امام صادق (علیه السلام) است، حتی مثلاً صوفیه که به یک معنا عقل گریزند؛ اما وقتی می آیند با امام صادق (علیه السلام) چند نفر از بزرگان شان می نشینند، می خواهند حضرت را نصیحت کنند از اول تا آخر استدلالات عقلی به کار می برند. امام (علیه السلام) با همه این گروه ها از نظر فقهی درگیر است، همه با حضرت مرتبط اند و برنده ترین سلاح امام صادق (علیه السلام) در ارتباط با این گروه ها عقل و براهین عقلی است و عجیب این است در کنار ترویج شدید عقل گرایی که در کلمات امام صادق (علیه السلام) می بینیم حضرت عقل گرایی منفی را به شدت نفی می کند؛ یعنی در دو جبهه حضرت تلاش دارند عقل گرایی مثبت را به شدت تأیید و ترویج می کنند و عقل گرایی منفی را به شدت حضرت نفی می کند؛ عقل گرایی منفی همان است که از آن در فقه تعبیر می کنیم به «قیاس» و در منطق تعبیر می کنیم به «تمثیل» عزیزان می دانند قیاس فقهی همان تمثیل منطقی است و تمثیل منطقی حجت نیست؛ پی بردن از جزئی به جزئی است. به شدت امام صادق (علیه السلام) به تمثیل منطقی که قیاس فقهی است، می تازد و ابوحنیفه را که سردمدار این جریان است تخطئه می کند، جلوی جمع تخطئه می کند و منکوب می کند؛ اما وقتی می رسیم به عقل گرایی مثبت، استفاده از برهان، استدلال و جدال به احسن، امام صادق (علیه السلام) به اصحابی که تحملشان در این زمینه کم است برخورد می کند که چرا تحمل نکردی؟

می گوید: «آقا طرف زندیق بود، در مسجد پیغمبر داشت خدا را انکار می کرد». حضرت فرمودند: «با من هم این کار را کردند، تحمل داشته باش، گوش کن و پاسخ بده». من هفت مورد از راه هایی را که امام صادق علیه السلام به وسیله آنها عقل گرایی مثبت را ترویج کرده است، نوشتم پس خدمت عزیزان هفت کاری را که امام صادق (علیه السلام) کردند برای ترویج عقل گرایی مثبت خدمت عزیزان عرض می کنم؛

۱. اولین کاری را که امام صادق (علیه السلام) در این راستا فرمودند «تبیین استدلال های قرآنی» است؛ یک موقعی به ذهن ما رسیده بود که بنشینیم از کلمات اهل بیت (علیهم السلام) استدلالاتی که ائمه (علیهم السلام) از دل قرآن کریم بیرون کشیدند را بیرون بکشیم، صورت منطقی به آن بدهیم، دسته بندی و فهرست کنیم و به عنوان کتاب چاپ کنیم؛ مثل خیلی از آرزوها که بر جوانان عیب نیست، همین طور مانده مثل آرزو ولی واقعاً کار ارزشمندی است که انسان استدلالاتی که اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) از قرآن بیرون کشیدند را انسان بیرون بکشد، امام صادق (علیه السلام) در این زمینه پیشتاز است؛ یعنی فراوان حضرت دو

کار را انجام داده است، یک استدلالاتی که در خود قرآن هست بیرون کشیده است، دو به وسیله آیات قرآن کریم و ضم آیات به یکدیگر حضرت استدلال ایجاد کرده است.

اگر وقت به ما اجازه می داد شاید به مقداری از آن می توانستیم برسیم؛ اما آدرس خدمتان عرض می کنم می توانید مراجعه کنید.

آن قدر این جمع کردن آیات با یکدیگر و استدلال عقلی کردن به وسیله آنها شیرین بوده است در کلمات امام صادق (علیه السلام) که این {تعبیر} زیاد تکرار شده است که مخاطب می گوید: «آقا گویا من این آیه را اولین بار است شنیدم، گویا این جمع کردن را اولین بار است می فهمم»؛

۲. دوم "تبیین استدلال های سنت نبوی" است، این هم خیلی قابل تعجب است!

می دانیم و می دانید اُم العلوم الاسلامیه علم حدیث است، شما الان تاریخ را هم بردارید تاریخ گذشته ما حدیث است، شما طبری را بردارید و نگاه کنید اول تا آخر با «حدثنا»، شروع می شود، تفسیر ما هم حدیث بوده است، شما جامع طبری را ببینید، یا حتی تبیان مرحوم شیخ طبرسی خود ما را ببینید، ام العلوم ما حدیث است و اصلاً بیشترین ارزش را محدث در زمان گذشته داشته است، منتها در زمان امام صادق (علیه السلام) تأکید بر روایت حدیث بوده است، امام صادق (علیه السلام) آمدند تأکید کردند بر "درایت حدیث" ائمه بودند که فرمودند: «(حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرُوهُ (وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهَا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لِنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرُجُ) ۶».

یک روایت را درست بفهمی و معنا کنی از هزار روایت که فقط روایت کنی بهتر است. براین اساس امام صادق (علیه السلام) پرداختند به روایات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، پالایش این روایات و ویرایش این روایات و بیرون کشیدن استدلال هایی که از روایات پیغمبر داریم به خصوص در مسئله امامت که خود این یک بحث مفصل است که چطور استدلالات سخنان پیغمبر را امام صادق (علیه السلام) می گرفتند و به وسیله آن خصم را منکوب می کردند.

۳. سوم که اگر می شد ما این سومی را یک مقداری توضیح می دادیم، بیشترین ارتباط را با موضوع بحث ما را این سومی دارد "اقامه براهین صددرصد عقلی در مسائل علمی" یعنی همان کاری را که ما در فلسفه می کنیم در فلسفه بحث ما این است که ما می خواهیم برویم سراغ "عوارض موجود بما هو موجود" از راه برهان، می خواهیم برویم سراغ هستی شناسی با سلاح برهان، این در کلام امام صادق (علیه السلام) بسیار فراوان است؛ نمونه اش توحید مفضل است که اگر ما می خواستیم و وقت ما اجازه می داد یک گزارشی فقط از توحید مفضل ما می داشتیم، انسان می دید چقدر این حدیث پر استدلال است، روایت دیگر حدیث اهللیجه است که آن هم همین طور است پر از استدلال است و بسیاری از این استدلال ها نه به قرآن گره می خورد و نه به حدیث، یعنی صددرصد عقلی است صغری عقلی، کبری عقلی و نتیجه عقلی است؛ مقدم عقلی، تالی عقلی و نتیجه عقلی است؛

۴. چهارم پرورش شاگردان متکلم و مناظره کنندگان قوی است. ما در میان اصحاب امام صادق (علیه السلام) فقیه داریم، مفسر داریم، مختلف هستند؛ اما آن چیزی که در میان اصحاب امام صادق (علیه السلام) خیلی درخشید شاگردان متکلم حضرت بودند کسانی مثل هشام بن سالم، هشام بن حکم، قیس ماصر و دیگران و عجیب این است که خود امام صادق (علیه السلام) به اینها لقب متکلمین داده است؛ راوی می گوید: «در سفر به مکه من خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم، یک فرد شامی وارد شد گفت: «من از شام آمدم با شما مناظره کنم».

در احتجاج طبرسی داستانش هست، راوی می گوید: «حضرت به من فرمودند: «برو بیرون خیمه بگرد بین از متکلمین چه کسی را پیدا می کنی؟»

آمدم هشام بن سالم را پیدا کردم، قیس ماصر را پیدا کردم و اینها را آوردم داخل خیمه، نشسته بودیم قبل از مناظره دیدیم صدای پای مرکب آمد حضرت پرده خیمه را بالا زدند فرمودند: «به خدا قسم هشام بن حکم

است»؛ یعنی بزرگ‌ترین متکلم که حالا عرض می‌کنم پرورش متکلمان و مناظره‌کنندگان قوی که بعضی از اینها در زندگینامه‌شان آمده است قبل از اینکه خدمت حضرت برسند در فلسفه یونانی مسلط بودند جناب هشام بن حکم قبل از اینکه خدمت امام برسد همه این را نوشتند که «کان خبیراً بالفلسفة اليونانية». فلسفه می‌دانست و اول هم از نظر فکری جهمی بود، بعد امام صادق (علیه السلام) او را برگرداند و ولایی‌اش کرد و آنقدر خدمت امام محبوب شد که هر وقت می‌آمد حضرت می‌فرمودند: «ناصرنا بقلبه ولسانه»، {راه} پرورش متکلمان و مناظران بی‌بدیل بود. ابوالهذیل علاف در مناظره و مجادله بی‌نظیر بود، خودش مکرر می‌گفت: «در مناظره با هیچ‌کس نترسیدم الا در مناظره با هشام بن حکم»؛

۵. پنجم "برپا کردن جلسات مناظره و مجادله با اندیشه‌ها و فرقه‌های گوناگون در تمامی مکان‌ها حتی مکان‌های مقدس"، پاره‌ای از مجالس مناظره و مجادله پیش آمده است که امروز گزارشش را ما می‌خوانیم در مسجدالحرام است، پاره‌ای در مسجدالنبی است و پاره‌ای در منا است؛ یعنی امام صادق (علیه السلام) پیش‌تاز برگزاری این جلسات بود به‌منظور همان رشد تفکر عقلانی و رشد تفکر کلامی.

۶. ششم تشویق همگان به‌خصوص شیعیان به شنیدن حرف همه و با استدلال جواب‌دادن و عصبانی نشدن یعنی نوعی حلم و رزوی در مقابل رکیک‌ترین صحبت‌ها، رکیک که عرض می‌کنم مرادم رکاکت علمی است رکاکت عرفی و بازاری نیست، بی‌پیرایه‌ترین حرف‌ها {را شنیدن}. خود امام صادق (علیه السلام) این‌طور بود؛

مستحضرید من احتجاج را آوردم که اگر وقت می‌شد بعضی از این عبارات را مثلاً من می‌خواندم، آمده خدمت امام صادق (علیه السلام) نشسته چه کسی است؟ زندیق مشهور که البته زندقه خودش را تا مدت‌ها حفظ می‌کرد و مواظب بود کسی این زندقه را نبیند، ابن ابی‌العوجاء زندیق است، قبلاً شاگرد حسن بصری بوده است و تلونات حسن بصری او را بدبخت کرده است. خودش هم گفت: «او مرا به این راه کشاند یک روز جبری بود، یک روز تفویضی بود، اصلاً معلوم نبود چه می‌گوید.» استاد که بی‌سواد باشد شاگرد بدبخت است؛ «فَقَالَ: إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مُخَطَّأً كَأَن يُقُولُ طَوْرًا بِالْقَدْرِ وَطَوْرًا بِالْجَبْرِ وَمَا أَعْلَمُهُ أَعْتَقَدَ مَذْهَبًا دَامَ عَلَيْهِ.»

این باعث شد که بی‌دین شد حالا مکه آمده است که حجاج را از این کار منصرف کند. رسید خدمت امام صادق (علیه السلام) من عبارتش را به‌خاطر نکته‌ای دارم می‌خوانم «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ الْمَجَالِسَ أَمَانَاتٌ»، این معلوم است مخفیانه دارد کار می‌کند.

آنهايي که کتاب نوشتند "طهارت ذاتی انسان ۷" و در آن کتاب می‌خواستند اثبات کنند؛ چون ابن ابی‌العوجاء رفته مکه و در مکه با امام صادق (علیه السلام) مناظره کرده با این که زندیق بوده پس مشرک نجاست ذاتی ندارد، دقت در روایات نمی‌کنند اینکه می‌گوید: «إِنَّ الْمَجَالِسَ أَمَانَاتٌ»، یواشکی آمده است، نه اینکه مشرک می‌توانسته مکه برود، مشرک نجس بوده و هست، نجاستش هم ذاتی است. گفت: «إِنَّ الْمَجَالِسَ أَمَانَاتٌ وَلَا بَدَلِكُلِّ مَنْ بِهِ سُعَالٌ أَنْ يَسْعَلَ»، یعنی چه؟

حرفش به امام صادق (علیه السلام) این است آقا اگر کسی سرفه‌اش بگیرد باید چه کار کند؟

باید سرفه کند و اگر کسی هم شبهه ذهنی پیدا کرد باید شبهه‌اش را بگوید، نگویید مشکل پیدا می‌کند «أَ

فَتَأْذَنُ فِي الْكَلَامِ؟»

اجازه می‌دهید صحبت کنم؟

«فَقَالَ: تَكَلَّمْ.»

حضرت فرمود: بگو. ببینید عبارات را من مخصوصاً این عبارات {را عرض می‌کنم} چقدر امام صادق (علیه السلام) باید متحمل باشد و ما شاگردان چقدر به حضرت باید در این صفت تشبه داشته باشیم، «إِلَى كَرِّ تَدُوسُونَ هَذَا الْبَيْدَرَ، وَتَلُوذُونَ بِهَذَا الْحَجْرِ، وَتَعْبُدُونَ هَذَا الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ بِالطُّوبِ وَالْمَدْرِ، وَتَهْرَوُونَ حَوْلَهُ هَرَوَلَةً»

الْبَعِيرِ إِذَا نَفَرَ؟»

تا کی مثل شتری که از دست مثلاً گریز می کند شما دور این خانه می چرخید!  
چرا دور این گل ها می چرخید!

این جوری دارد حج را مسخره می کند، «إِنَّ مَنْ فَكَّرَ فِي هَذَا وَقَدَّرَ عَلَيْهِ أَنَّ هَذَا فِعْلٌ أَسَّسَهُ غَيْرُ حَكِيمٍ وَلَا ذِي نَظَرٍ،

فَقُلْ، فَإِنَّكَ رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَأَبْوُوكَ) أَسُّهُ وَنِظَامُهُ (تَمَامُهُ)».

با همین تندی مثل حیوان دور این کعبه می گردید!

دور این سنگ ها می گردید!

تعبیرش این است: «إِلَى كَمٍّ تَدُو سُونَ هَذَا الْبَيْدَرَ، وَتَلُوذُونَ بِهَذَا الْحَجْرِ»، به چهارتا سنگ پناه می برید؛

حضرت شروع کردند به همان وزن جوابش را دادند: «بَنِّ مَنْ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَأَعْمَى قَلْبَهُ وَاسْتَوَخَمَ الْحَقَّ وَلَمْ يَسْتَعِدِّهِ

وَصَارَ الشَّيْطَانُ وَلِيَّهُ (وَرَبَّهُ وَوَقْرِيْنَهُ) يُورِدُهُ مَنَاهِلَ الْهَلَاكَةِ ثُمَّ لَا يُصِدِّرُهُ وَهَذَا بَيِّنَاتُ اسْتِعْبَادِ اللَّهِ بِهِ عِبَادَهُ (خَلْقَهُ) لِيَخْتَبِرَ

طَاعَتَهُمْ فِي إِيْتَانِهِ فَحَثَّمَهُمْ عَلَى تَعْظِيمِهِ وَزِيَارَتِهِ وَجَعَلَهُ مَحَلَّ أَنْبِيَائِهِ وَقِبْلَةَ الْمُصَلِّينَ لَهُ (لِيَهِيَ فَهُوَ شُعْبَةٌ مِنْ رِضْوَانِهِ

وَطَرِيقٌ يُؤَدِّي إِلَى غُفْرَانِهِ مَنْصُوبٌ عَلَى اسْتِوَاءِ الْكَمَالِ وَجَمْعُ الْعِظْمَةِ وَالْجَلَالِ خَلْقَهُ اللَّهُ قَبْلَ دَحْوِ الْأَرْضِ بِاللَّيْلِ

عَامٍ فَأَحَقُّ مَنْ أَطِيعَ فِيمَا أَمَرَ وَأَنْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ وَزَجَرَ اللَّهُ الْمُنْشِئُ لِلْأَرْوَاحِ وَالصُّورِ) ۸».

نمی خواهم روایت را بخوانم، می خواهم بگویم که این حرکت امام صادق (علیه السلام)، این تحمل توسط حضرت به شدت از دوستانشان خواسته می شد و اگر کسی رعایت نمی کرد ناراحت می شد، عصبانی می شد، مورد توبیخ حضرت قرار می گرفت و این خود باعث این بود که آن خوش رویی اصحاب امام صادق (علیه السلام) با کسانی که صاحبان اندیشه های دیگر بودند آنها را جری کند در گفتن و شنیدن و این انتشار مباحث عقلانی و خردگرایی بود؛

۷. هفتم تبیین مسائل تجربی با پرورش شاگردی همچون جابر بن حیان کوفی صوفی، مستحضرید جابر بن حیان پدر علم شیمی است، غربی ها به احترام او را پدر علم شیمی می دانند؛

علوم تجربی مستقیماً علوم عقلی نیستند؛ اما وابسته به علوم عقلی هستند؛ یعنی اگر ما در فلسفه قانون "القسر لا یدوم" را نداشته باشیم، تجربه نداریم، اگر تجربه نداشته باشیم هیچ علم تجربی نداریم؛ لذا علوم تجربی به یک معنا عقلانی هستند و گسترش آنها به یک معنا گسترش تفکر عقلانی است؛

امام صادق (علیه السلام) کسی را پرورش داده به نام جابر بن حیان که صدها رساله در علم شیمی و علوم مشابه دارد؛ البته در این که جابر بن حیان شاگرد مستقیم امام صادق (علیه السلام) است یا شاگرد شاگرد امام صادق (علیه السلام) است، اختلاف است؛ ولی به هر حال اگر هم شاگرد مستقیم نباشد، وامدار امام صادق (علیه السلام) است و لذا از حضرت نقل فراوان دارد و تصریح دارد که هر چه من دارم از جعفر بن محمد دارم.

با این هفت راه تا آنجایی که بنده به نظرم می رسیده {مطلب را} جمع کنم. امام صادق (علیه السلام) تفکر عقلانی را در میان مسلمان ها و به تبع در میان جامعه بشری، چون می دانیم یکی از بزرگ ترین تمدن ها تمدن اسلامی بود که برای همه بشر تأثیرات مثبتی داشت و در جنگ های صلیبی این تمدن را غربی ها کم و بیش از ما دزدیدند. با تأثیرگذاری امام صادق (علیه السلام) بر جامعه مسلمین در خردورزی، عقل گرایی و دانش افزایی و {به صورت} غیرمستقیم در جامعه بشری حق عظیمی امام صادق (علیه السلام) در گسترش علوم عقلی و علوم فکری دارد. در کتاب احتجاج طبرسی چندین صفحه احتجاجات حضرت نقل شده است که این همه احتجاجات حضرت هم نیست.

وقت ما اجازه نمی دهد و الا بعضی از این احتجاجات را که مشتمل است بر صریح ترین براهین عقلی و مشتمل است بر روشن ترین براهینی که ما امروزه از آنها تعبیر می کنیم به براهین فلسفی، حضرت دارند؛

مثلاً نمونه ای را عرض کنم زندیق از حضرت سؤال می کند: «کیف یعبده الله الخلق ولم یروه»، چگونه مردم خدا را می پرستند با اینکه ندیدند؟



حضرت می فرماید: «رأته القلوب بنور الايمان واثبتته العقول بيقظتها اثبات العيان»، هم دل گواهی می دهد که معرفت شهودی است و هم عقل می پذیرد که معرفت ذهنی و حصولی است، «وَأَبْصَرْتَهُ الْأَبْصَارَ»، چشم هم می بیند؛ چون دیدن معلول دیدن علت است {زیرا} معلول فانی در علت است، «بما رأته من حسن التركيب و إحصاء التأليف (ثُمَّ الرَّسُلُ وَأَيَاتُهَا وَالْكِتَابُ وَمَحْكَمَاتُهَا، وَاقْتَصَرَتِ الْعُلَمَاءُ عَلَى مَارَاتٍ مِنْ عَظَمَتِهَا دُونَ رُؤْيَيْتِهِ)» زندیق از رو نمی رود، این جمله دوم بیشتر مورد نظر من بود، «قال: «أليس هو قادر أن يظهرهم حتى يروونه ويعرفونه في عبد علي يقين؟»».

نمی شد خدا خودش را آشکار کند بر مردم همه ببینند مثل روز روشن، مثل خورشید؟  
فلذا دیگر با شک و تردید نپرستند؟  
خدا را ببینند و عبادت کنند!

شما مستحضرید الان بیشترین تفکر اعتقادی در اهل سنت اشعریات است و از گذشته این {چنین} است. از بعد از دوران متوکل که ضربه جانانه ای به معتزله زد، معتزله دیگر کمر راست نکردند به یک معنا، تفکر عمده اهل سنت شد اشعری و می دانید که اشاعره قائل اند به اینکه خدا را می شود دید نه در این دنیا بلکه در آن دنیا، ولی بالاخره می شود دید.

من شنیدم "بن باز" قدیمی نه این جدیدی در یک جلسه ای گفته بود به نزدیکان فکری اش ما معتقدیم خدا با چشم سر قابل دیدن است؛ ولی این را نگوید؛ چون جامعه اسلامی فعلاً تحمل ندارد.

امام صادق (علیه السلام) چه فرمودند در مقابل این؟

گفت: «أليس هو قادر أن يظهرهم؟»

نمی تواند خدا برای همه ظهور کند و آشکار باشد؟

«حتى يروونه ويعرفونه في عبد علي يقين؟»

ببینندش و با یقین عبادتش کنند؟

کلام امام صادق (علیه السلام) روحی له الفداء: «قال: «ليس للمحال جواب»».

کسی فلسفه کار کرده می فهمد این جمله یعنی چه، حکمت خوانده باشد می فهمد این جمله یعنی چه و چقدر عمیق است «ليس للمحال جواب»، خدایی که جسم باشد ناخدا است نه خدا، خدایی که دیده شود خدا نیست.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ کاظم تبریزی را که از فقهای به نام قرن ما بودند {واقعاً} فقیه بود، ایشان وقتی درس فقه می گفت گاهی درس را تطبیقی می کرد، ابوحنیفه، شافعی، مالکی و اینها بعد که نظر امام صادق (علیه السلام) را می گفت با همان لهجه ترکی به وجد می آمد، می گفت: «بارک الله امام صادق علیه السلام»، حالا «بارک الله امام صادق علیه السلام»، فرمود: «ليس للمحال جواب».

مناظرات امام صادق (علیه السلام) فراوان است، توحید مفضل نمونه اش است، حدیث اهللیجه نمونه دیگری است، عزیزان می توانند مراجعه کنند، من مخصوصاً مباحث را کلی مطرح کردم تا ساختار بحث روشن شود البته جزئیات را خود عزیزان می توانند بهتر بیابند و بفهمند.

عذر تقصیر داریم در محضر امام صادق (علیه السلام) اولاً و در محضر عزیزان اگر نتوانستیم بیشتر از این خدمت عزیزان مطلبی ارائه کنیم.

«صَلُّوا عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

## فهرست منابع

۱. سوره ممتحنه، آیه ۸.
۲. محدث، جلال‌الدین، و برقی، احمد بن محمد. بدون تاریخ. المحاسن. ۲ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳. نهج البلاغه، حکمت ۸۰.
۴. اشتهاودی، علی پناه و دیگران، «روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه»، ج ۱۳، ص ۲۱.
۵. سوره توبه، آیه ۷۴.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی‌اکبر. ۱۳۶۱. معانی الأخبار. ۱ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، ص ۲.
۷. برای مطالعه بیشتر رک به حسینی طهرانی، محمد محسن، «رساله طهارت انسان».
۸. با اندکی تغییر، کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی (دارالحدیث)»، محمدحسین درایتی و مرکز بحوث دار الحدیث. قسم احیاء التراث، ج ۸، ص ۳۸.